

فصل‌نامه علمی پژوهش‌نامه تاریخ اسلام
سال یازدهم، شماره چهل و یکم، بهار ۱۴۰۰
مقاله پژوهشی، صفحات ۵-۲۸

تأثیر اندیشه‌های التقاطی بر دیرپایی و اضمحلال برغواطه (حک. ۱۲۳-۵۴۳)

رضا دشتی^۱

چکیده

برغواطه اتحادیه‌ای از قبایل بربر مغرب اقصی بودند که از ابتدای قرن دوم، نخست مذهب خوارج صفریه را پذیرفتند و سپس حاکمان خارجی مذهب برغواطی با استفاده از ساده اندیشی و نارضایتی بربرها از والیان عرب‌تبار اموی، اندیشه‌های التقاطی را در میان آنان گسترش دادند. بر این اساس بربرهای برغواطی ادعاهای حاکمان خود مبنی بر نبوت، رجعت و منجی بودن آنان را پذیرفته، دیگر قبایل را تکفیر کرده و با خشونت با آنان برخورد می‌کردند. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی، درصدد پاسخ به این سؤال است که آیا اندیشه‌های التقاطی برغواطه تأثیری بر دیرپایی یا اضمحلال دولتشان داشته است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اندیشه‌های التقاطی برغواطه از یک‌سو با ایجاد جامعه‌ای مجزا از سایر قبایل بربر، ایجاد روحیه امیدوار برای دستیابی به عدالت موعود، گردن نهادن به دولت برغواطی و جنگ در راه آرمان‌ها، سبب دیرپایی دولت برغواطه شد؛ از دیگر سو عدم تحقق وعده‌های مذهبی و اقدامات خشونت‌بار آن دولت باعث برانگیختن سایر قبایل و دولت‌های همجوار علیه آنان و در نتیجه تضعیف و اضمحلال دولت برغواطه شد.

کلیدواژه‌ها: اندیشه‌های التقاطی، برغواطه، خوارج، مغرب اقصی.

۱. استادیار گروه تاریخ تمدن ملل اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران. dashti.r2012@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۰۰/۰۱/۲۰ تاریخ پذیرش: ۰۰/۰۳/۲۵

The effect of eclectic ideas on longevity and extinction of Barghawata (123-543 AH)

Reza Dashti¹

Abstract

Barghawata were a union of Berbers of the Fareast Maghreb (Moroccan) who from the beginning of the second century first accepted the Şufri Kharijites religion, then Barghawata foreign religion rulers spread eclectic ideas among them by using their simplistic thinking and dissatisfaction with the Umayyad Arab rulers. In this regard, Barghawata Berbers accepted claims of their rulers about prophecy, Rajʿa and being saviours, excommunicated other tribes and treated violently with them. This study through the descriptive-analytical method seeks to answer the question of whether Barghawata eclectic ideas influenced the longevity or extinction of their government? Findings indicate that the Barghawata eclectic ideas on one hand caused longevity of the Barghawata government by creating a distinct society from other Berber tribes, creating a spirit of hope for the promised justice, surrendered to the Barghawata government and fought for the ideals. On the other hand, the non-fulfilment of religious promises and violent actions of that government provoked other tribes and neighbour governments against them which in result weakened and destroyed the Barghawata government.

Keywords: Eclectic ideas, Barghawata, Kharijites, Fareast Maghreb (Moroccan).

1. Assistant professor, Department of History and civilization of Islamic nations, Islamic Azad University, Bushehr, Iran. dashti.r2012@yahoo.com

درآمد

خوارج از مهمترین مخالفان سیاسی - نظامی امویان بودند. آنان هر زمان که موقعیتی بدست می‌آوردند، علیه امویان شورش می‌کردند. در دوره حکومت عبدالملک بن مروان (حک. ۸۶-۶۵) و هشام بن عبدالملک اموی (حک. ۱۲۵-۱۰۵)، فشار بر خوارج و کشتار آنان چنان افزایش یافت که سبب شد تا گروه‌هایی از خوارج در پایان قرن اول هجری برای یافتن پایگاهی امن و دور از دسترس نظام حاکم اموی و همچنین یافتن پیروانی جدید، به مناطق دور دست در شرق و غرب جهان اسلام از جمله شمال آفریقا هجرت کنند (مقدسی، ۱/ ۳۱۱؛ اصطخری، ۳۹). از میان گروه‌های خوارج، صفریه و اباضیه در میان بربرهای شمال آفریقا گسترش و دیرپایی یافتند.

دعوتگران خارجی پس از ورود به شمال آفریقا دریافتند که به دلیل استقرار کارگزاران نظام اموی در قیروان، نمی‌توانند در مناطق مغرب ادنی (افریقیه) به راحتی استقرار یابند و به فعالیت‌های تبلیغی خود پردازند. بنابراین داعیان صفری مذهب نواحی دور دست مغرب اقصی خصوصاً مناطق سوس اقصی را برای فعالیت خود برگزیدند (غلاب، ۱/ ۱۴۷؛ ابومصطفی، ۹۶-۹۵)؛ جایی که محل سکونت قبایل برغواطه، غماره^۱ و مکناسه^۲ بود که به دلیل عملکرد منفی والیان اموی، انگیزه‌های فراوانی برای شورش علیه امویان داشتند (غنیمی، ۱/ ۱۲۵).

برغواطه اتحادیه‌ای از قبایل بربر مغرب اقصی و زیر مجموعه قبیله مَصموده بودند که از قرن دوم تا قرن ششم هجری در منطقه تامسنا در سوس ادنی در کرانه اقیانوس اطلس می‌زیسته‌اند (بکری، ۸۷؛ ابن ابی زرع، ۱۲۹؛ ابن خلدون، ۶/ ۲۷۵، ۲۸۰).

داعیان صفری مذهب ابتدا به ناحیه طنجه در مغرب اقصی و سپس به سوس رفتند تا اصول اعتقادی خوارج صفریه را گسترش دهند. این سرآغاز پیدایش اندیشه و دولت خارجی برغواطه و سپس پیدایش اندیشه‌های التقاطی در میان قبایل بربر برغواطه ساکن

۱. غماره از شعبه‌های قبیله بزرگ مَصموده بود که در سواحل دریای مدیترانه و کوه‌های ریف و مناطق میان سبت و طنجه سکونت داشتند (بکری، ۱۰۴؛ ابن خلدون، ۶/ ۲۸۱).

۲. مکناسه از قبایل مشهور بتر در مغرب اقصی بود که در ناحیه تامسنا و کوه‌های اوراس مستقر بود (بکری، ۱۴۴).

در مغرب اقصی بود که بعدها به برغواطه کفار، مجوس، مرتد و زندقه معروف شدند (ابن ابی زرع، ۱۳۰؛ ابن عذاری، ۲۲۶/۱؛ مونس، معالم تاریخ المغرب، ۱۲۵-۱۲۴؛ سالم، عبدالعزیز، ۳۴-۳۳؛ فتی، ۱۳۶، ۱۳۷).

در خصوص اندیشه‌های التقاطی برغواطه باید گفت که التِّقَاط در لغت به معنای برچیدن، از زمین چیزی را برگرفتن، خوشه‌چینی و دانه‌چینی است (ابن منظور، ۳۹۲/۷؛ قیّم، ۱۰۹). اندیشه التقاطی اصطلاحی برای شیوه خاص از اندیشیدن است. در این شیوه مجموعه‌ای از نظریاتی که از گرایش‌های متفاوت و گاه متناقض برگرفته شده‌اند، در کنار هم گرد آمده و چون زیرساخت‌ها و بنیان‌های این نظریات و گرایش‌ها، ناهمگون و یا در مواردی متضاد هم هستند، دارندگان اندیشه‌های التقاطی بعضاً به ورطه پلورالیسم دینی^۱ و نظریه صادق و نجات بخش بودن آموزه‌های همه ادیان و اندیشه‌های بشری می‌افتند (پناهی آزاد، ۸۹).

پیشینه پژوهش

در برخی از کتاب‌ها و مقالاتی که به زبان فارسی درباره مهدویت در مغرب و نیز درباره فرقه‌های خوارج نوشته شده‌اند به برغواطه نیز پرداخته شده‌است، از جمله رساله دکتری زینب علیزاده جورکویه (۱۴۰۰ش) است که با عنوان *گفتمان مهدویت در شمال آفریقا تا پایان دولت مؤخّذین* به چاپ رسیده است. همچنین اندیشه‌های التقاطی خوارج برغواطه و دولت آنان در محدود مقالات فارسی نیز بازتاب داشته است از جمله: زینب علیزاده، فاطمه جان احمدی و عبدالحسین کلانتری (۱۳۹۲ش) در مقاله‌ای بنام «بررسی مهدویت در دولت برغواطه بر اساس نظریه تحلیل گفتمان لکلوتو و موف» که برگرفته از همان رساله و کتاب فوق است، مؤلفان ضمن تأکید بر گفتمان مهدویت در برغواطه به تأثیر و کارکرد اندیشه مهدویت در مشروعیت و هژمونی برغواطه پرداخته‌اند و ضمن آن تنها در چند سطر به صورت غیر مستقیم به تأثیر اندیشه‌های انحرافی برغواطه بر اضمحلال دولتشان اشاره کرده‌اند. تعدادی مقالات دایره المعارفی نیز، درباره برغواطه به

1. Religious Pluralism

نگارش درآمده است از جمله: رنی باسیه در مقاله «برغواطه» در جلد سوم دائره‌المعارف الاسلامیه (بی‌تا) اطلاعاتی کلی درباره دولت برغواطه و مذهب آنان ارائه داده ولی به تأثیر اندیشه‌های التقاطی خوارج برغواطه بر دیرپایی و اضمحلال دولتشان اشاره‌ای نکرده است. یوسف رحیم لو (۱۳۸۱ش) در مقاله «برغواطه» در جلد چهارم *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، ضمن پرداختن به چگونگی تشکیل دولت برغواطه و روابط آنان با دولت‌های همجوار، به مذهب و اختلافات عقیدتی آنان نسبت به سایر مسلمانان منطقه هم اشاره کرده است. همچنین ر. لوتورنو^۱ (۱۹۸۶) در جلد اول *دایره‌المعارف اسلام*^۲ در مقاله «برغواطه»^۳ مطالبی کلی درباره اتحادیه برغواطه و استعداد و توانایی مردان جنگی آنان و شرح مختصری از عقاید ایشان را براساس گفته‌های بکری مطرح کرده است. همچنین محققین عرب نیز در مقالات و کتاب‌های خود به برغواطه پرداخته‌اند از جمله خدیجه شنع (۲۰۱۹) نویسنده عرب در مقاله «برغواطه قراءه جدیدة فی إشکالیة صدها للتعریب» علت تأسیس و جدایی دولت برغواطه از مرکزیت دولت اموی را عمدتاً به دلیل عصیت خلافت اموی بر تکریم افراطی عنصر عرب و دوری از سایر عناصر از جمله بربر می‌داند. شنع تعابیر انحراف برغواطه از آموزه‌های دین مبین اسلام را صحیح ندانسته بلکه اقدامات برغواطه را جنبشی علیه سلطه اعراب و نه ضد دین اسلام دانسته است. محمد طالبی و ابراهیم العبیدی (۱۹۹۹) در کتاب *البرغواطیون فی المغرب* یک فصل را به دیانت برغواطیون اختصاص داده‌اند و رجب محمد عبدالحلیم (بی‌تا) در کتاب *دولت بنی صالح فی تامسنا بالمغرب الاقصی*، اطلاعات خوبی درباره تاریخچه دولت برغواطه ارائه داده است. با این همه پس از بررسی و جستجو مشخص شد که هیچ کدام از مورخین داخلی و خارجی تاکنون به طور خاص به موضوع اندیشه‌های التقاطی برغواطه و تأثیر آن در دیرپایی و اضمحلال دولتشان پرداخته‌اند.

این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی پس از استخراج داده‌های تاریخی به بررسی و تبیین اندیشه‌های التقاطی خوارج برغواطه و تأثیر آن بر دیرپایی و اضمحلال دولتشان

1. Le Tourneau. R
2. Encyclopedia of Islam
3. Barghawata



می‌پردازد. نوشتار حاضر درصدد پاسخ به این سؤال اصلی است که آیا اندیشه‌های التقاطی برغواطه تأثیری بر دیرپایی یا اضمحلال دولتشان داشته است؟ هدف این پژوهش این است که ضمن بررسی و تبیین اندیشه‌های التقاطی خوارج برغواطه، تأثیر اندیشه‌های مذهبی آنان را در ایجاد همگرایی بین قبایل برغواطه و اطاعت بربرهای برغواطی از دولتمردانشان و تأثیر آن بر دیرپایی و یا اضمحلال دولتشان را بررسی کند.

حکومت برغواطه از آغاز تا فرجام

برغواطه از جمله حکومت‌های خوارج مغرب اقصی است که آگاهی‌های منابع درباره تاریخ و اندیشه‌های التقاطی آنها موجز، مخدوش و مبهم است. اخبار مربوط به شکل‌گیری حکومت برغواطه و همچنین اعتقادات این جماعت دینی یا مذهبی اساساً برگرفته از گزارش‌های دو تن از جغرافی‌دانان مسلمان قرن‌های چهارم و پنجم هجری یعنی ابن حوقل (۸۳/۱-۸۱) و بکری (۱۴۱-۱۳۴) است. این دو نویسنده اطلاعات خود را در مورد برغواطه از یک منبع برغواطی نقل کرده‌اند و این گزارش‌ها با اندک تفاوت‌هایی توسط مورخین بعدی تکرار شده‌است.

ابن خطیب (۱۸۰) قبایل برغواطه را زیر مجموعه زناته به‌شمار آورده است. یکی از محققین معاصر فرانسوی به‌نام گوتیه^۱ بدون اشاره مستقیم به نام برغواطه، معتقد است که شورش بربرهای خوارج بدون تردید، شورش زناتی بوده‌است (Gautier, 2/157-156). ولی بیشتر مورخان (بکری، ۸۷، ۱۰۱؛ ابن خلدون، ۲۷۵/۶، ۲۸۰؛ ابن ابی زرع، ۱۲۹؛ کتاب الاستبصار، ۲۱۳)، برغواطه را از قبایل بربر مضموده بشمار آورده‌اند که در منطقه سوس ادنی یا بلاد تامسنا^۲ زندگی می‌کردند. ابن خلدون قبایل مضموده ساکن در مغرب اقصی را به سه مجموعه تقسیم‌بندی کرده، می‌نویسد مجموعه مرکزی یا میانی آن برغواطه‌اند که در تامسنا میان دره سبو و دره ابی رقرق ساکن بودند (ابن خلدون، ۲۷۵/۶).

1. Gautier

۲. تامسنا منطقه‌ای کوهستانی در مغرب اقصی میان دره سبو و دره ابی رقرق واقع بود (ابن خلدون، ۲۷۵/۶). ابن قاضی می‌نویسد که تامسنا منطقه‌ای میان دره ابی رقرق و دره أم الربیع است (ابن قاضی، ۲۰).

یکی از داعیان صفری مذهب خوارج بنام میسره مدغری از قبیله مطغره که منابع تاریخی از او به نام‌های میسره فقیر (ابن عبدالحکم، فتوح افریقا و الاندلس، ۹۴)، میسره سقاء (ابن اثیر، ۹۰/۱۴) و میسره حقیر (بکری، ۱۳۵؛ ابن عذاری، ۵۲/۱) یاد کرده‌اند، ساکن قیروان بود. میسره چون قیروان را جهت انجام فعالیت‌های تبلیغی، سیاسی و نظامی مناسب ندید، نخست به طنجه که مسکن قبایل مطغره در مغرب اقصی بود، رفت. او در آنجا ابتدا در میان قبایل برغواطه، غماره و مکناسه در منطقه سوس، اصول اعتقادی خوارج صفریه را که با وضعیت اجتماعی و سیاسی آنان همخوانی داشت و با افکار مساوات طلبانه آنان متناسب بود، گسترش داد (ابراهیم حسن، ۱۹۱/۲؛ عبادی، ۹) و سپس در سال ۱۲۲ علیه ابن حبحاب کارگزار اموی مغرب که دارای تعصب شدید عربی بود و برای غیر عرب‌ها به‌ویژه بربرها ارزشی قائل نبود و نسبت به آنان ظلم بسیار روا می‌داشت (ابن عبدالحکم، فتوح مصر و اخبارها، ۳۶۴، ۳۶۵؛ ابن عذاری، ۵۱/۱، ۵۲)، دست به شورش زد و توانست سراسر مغرب اقصی را از دست امویان خارج سازد (اخبار مجموعه، ۳۹-۳۴؛ ابن عذاری، ۵۳/۱؛ مفاخر بربر، ۱۳۹). میسره پس از پیروزی‌های اولیه، در نبرد بعدی با سپاهیان والی اموی ابن حبحاب تاب مقاومت نیاورد و به طنجه عقب نشست و به گمان سستی بربرها در جنگ، بنای بد رفتاری با سپاهیان بربرش را گذاشت (ابن عذاری، ۵۴/۱؛ ابن عبدالحکم، فتوح مصر والمغرب، ۲۱۸/۲) و در نبرد مجدد با امویان دچار تردید شد، لذا پیروان بربرش او را به قتل رساندند (ابن عذاری، ۵۴/۱؛ ابن اثیر، ۹۱/۱۴).

بربرهای خارجی مذهب اعم از برغواطیون و دیگر قبایل همراه، ابتدا خالد بن حمید ژناتی را به جای میسره برگماشتند. خالد موفق به شکست دادن سپاهیان اموی و از بین بردن نفوذ امویان در مغرب اقصی شد (ابن عذاری، ۵۷/۱؛ ابن اثیر، ۹۱/۱۴). پس از آن بربرهای برغواطه که گروه اکثریت بودند، در سال ۱۲۵ یا ۱۲۷ با طریف بن صالح (حک. ۱۲۵-۱۳۱) از بزرگان برغواطه که قبلاً از فرماندهان سپاه میسره مدغری و وزیر او بود بیعت کردند (ابن عذاری، ۵۲/۱؛ ابن خطیب، ۱۸۲؛ ابن خلدون، ۲۷۶/۶). به نظر می‌رسد طریف و حاکمان بعدی برغواطه که خود نیز ابتدا بر مذهب خوارج صفریه

بودند برای کسب قدرت بیشتر و با استفاده از نارضایتی و ساده‌اندیشی بربرهای تامسنا اقدام به ساخت و گسترش اندیشه‌های التقاطی کردند و با رندی، خود را پیامبر و منجی موعود همه ادیان و مذاهب معرفی کردند و از شور و هیجان مذهبی ایجاد شده در قبایل بربر بیابانگرد، برای تحکیم قدرت خانوادگی و پیشبرد اهداف سیاسی و اقتصادی خود بهره برده‌اند.

پس از طریف فرزندش صالح (حک. ۱۷۸-۱۳۱) که بزرگ شده در منطقه برباط^۱ اندلس بود و در جنگ‌های میسر مدغری به همراه پدرش طریف شرکت جسته بود (بکری، ۱۳۵؛ ابن عذاری، ۶۰/۱؛ ابن خلدون، ۲۷۶/۶)، به قدرت رسید. روابط برغواطه با امویان در دوره صالح هم کاملاً خصمانه بود. صالح پس از ایجاد اندیشه‌های جدید و التقاطی مذهبی و سوء استفاده از آرمان‌های عدالت‌خواهانه بربرهای برغواطه، پس از ۴۷ سال فرمانروایی با سپردن حکومت به پسرش الیاس (الیسع) (حک. ۲۲۸-۱۷۸) راهی مشرق شد. او به هنگام عزیمت وعده داد در زمان حکومت هفتمین امیر از خاندانش رجعت خواهد کرد (بکری، ۱۳۵؛ ابن عذاری، ۶۱/۱؛ ابن خلدون، ۲۷۸/۶).

الیاس با کتمان کردن آموزه‌های التقاطی پدر و وعده‌ها و سفارش‌های او، بر مبنای شریعت اسلام حکومت کرد (بکری، ۱۳۵؛ ابن خطیب، ۱۸۴). او پس از ۵۰ سال فرمانروایی در تامسنا درگذشت (ابن عذاری، ۲۲۴/۱؛ ابن خلدون، ۲۷۷/۶). خوارج برغواطه در دوره حکومت الیاس مورد هجوم ادریسیان تازه نفس که به لحاظ ایدئولوژیکی با آنان به شدت زاویه داشتند قرار گرفتند. چنانکه ادریس اول (حک. ۱۷۵-۱۷۲) پس از تأسیس دولتش در نخستین اقدام جنگی به تامسنا مرکز قبایل برغواطه، یورش آورد (ابن ابی زرع، ۲۰) و پس از او نوه‌اش محمد بن ادریس دوم (حک. ۲۲۱-۲۱۳) با هجومی قاطع دولت برغواطه را در سال ۲۲۰ شکست داد و برای مدت ۵۰ سال آنان را خراج‌گذار ادریسیان کرد (عبدالرزاق، *الادارسه*، ۱۳۴).

۱. برباط نام رودخانه‌ای در جنوب غربی اندلس در نزدیکی شهر شدونه (سیدونیا) بوده‌است که منطقه مجاور آن به نام وادی لکه یا وادی بکه معروف بود و در همین مکان نبرد میان مسلمانان به فرماندهی طارق بن زیاد با لودریک پادشاه گوت‌ها اتفاق افتاده بود (ابن عذاری، ۱۱/۲؛ ابن قوطیه، ۳۳).

بعد از الیاس پسرش یونس (حک. ۲۷۱-۲۲۸) به قدرت رسید. او تصمیم گرفت که برخلاف شیوه حکومتی پدر، به سبک پدر بزرگ خود صالح بر رعایای بربرش حکومت کند. یونس در حکومت ۴۳ ساله‌اش با استفاده از آموزه‌های التقاطی، با خشونت تمام و در قالب جهاد، مردم قبایل و مناطق همجوار را کشت (بکری، ۱۳۵؛ ابن خلدون، ۲۷۷/۶). او به حدی در خون‌ریزی افراط کرد که بعد از مرگ او، بربرهای برغواطی از فرزندانش نیز روی گردان و متوحش شدند و حکومت را به برادر زادگان او انتقال دادند (ابن خلدون، ۶/۷۲۷).

ابوعفیر (حک. ۳۰۰-۲۷۱) برادر زاده یونس، که پس از عمویش به قدرت رسید نبردهای شدیدی با همسایگان به راه انداخت. امیران برغواطی و از جمله ابوعمیر در توسعه طلبی‌های خود حداقل در برابر ادریسیان، بیشتر از هر چیزی زمینه‌ها و منافع اقتصادی را در نظر داشتند (عبدالرزاق، *الادارسه فی المغرب الاقصی*، ۱۴۸). از جمله نبردهای سهمگین ابوعمیر برغواطی، جنگ تیمغن (تامعزا) و جنگ بهت در نزدیکی وادی بهت با ادریسیان بود (ابن عذاری، ۱/۲۲۴؛ ابن خلدون، ۶/۲۷۷-۲۷۸). ابوعمیر موفق شد در دوران ضعف ادریسیان در نبردی در نزدیکی وادی بهت آنان را شکست دهد و بار دیگر در سال ۲۷۱ مجدداً دولت برغواطه را احیاء کند (کتاب *الاستبصار*، ۱۹۷). او در این جنگ‌ها آنقدر کشتار کرد که به تعبیری کشته‌هایش قابل شمارش نبود (ابن عذاری، ۱/۲۲۴). بعد از ابوعمیر پسرش ابوالانصار عبدالله (حک. ۳۴۱-۳۰۰) و پس از او عیسی بن ابوالانصار عبدالله (حک. ۳۶۸-۳۴۱) با لقب ابومنصور به قدرت رسیدند.

ابومنصور هم به همان سیره اجدادش حکومت کرد و او نیز ادعای نبوت و کهنانت داشت و قبایل مختلف مغرب اقصی مثل برغواطه، جراوه، زواغه، برانس، مجاصه، مطغره، بنی دمر، مطماطه، بنی وارزکیت، بنی یفرن، آحده، ورکامه، آیزمن، رصافه و رغصیرازه همگی دیانت او را پذیرفتند و ریاستش را گردن نهادند (ابن خلدون، ۶/۲۷۸). اما نهایتاً ابومنصور در سال ۳۶۸ در نبرد با بلکین بن زیری نماینده خلیفه فاطمی در افریقیه، شکست خورد و کشته شد (ابن خلدون، ۶/۲۷۹).

در دوران ضعف سیاسی و نظامی حاکمان بعدی برغواطه، سرزمین و قلمرو آنان به

علل مختلف هدف حملات دیگران واقع شد. از جمله اینکه اولاً تامسنا مرکز حکومت برغواطه از بنادر پر رونق سواحل اقیانوس اطلس بود، ثانیاً از لحاظ صیادی، کشاورزی، دامداری و تجارت، سرزمینی ثروتمند و شکوفا در اختیار آنها بود (عبدالرزاق، *الادارسه*، ۱۴۸-۱۴۵) و ثالثاً منطقه سوس یعنی سرزمین تحت حاکمیت برغواطه دارای معادن طلا، نقره، مس و آهن بود (کتاب *الاستبصار*، ۱۸۰؛ عبدالرزاق، *الادارسه فی المغرب الاقصی*، ۴۱). لذا این شکوفایی اقتصادی قلمرو برغواطه در کنار ایجاد بدعت‌ها و اندیشه‌های التقاطی و تعرض مداوم به همسایگان در قالب جهاد، زمینه روابط خصمانه و وقوع جنگ‌های متعدد بین برغواطه و قبایل و دولت‌های همجوار آنان را فراهم ساخته بود از جمله دولت امویان اندلس که از ابتدای تشکیل دولت برغواطه تا زمان ابومنصور همواره جنگ و درگیری میانشان شعله‌ور بود و همچنین بنوزیری، بنویفرن، مرابطون و موحدون که یکی پس از دیگری به برغواطه حمله‌ور شدند (سالم، سحر، ۳۸، ۳۹؛ شرحبیلی، ۵۴؛ عبدالحلیم، ۹۷-۹۳). دولت برغواطه از سال ۴۲۴ تا زمان حمله مرابطون به آنان در سال ۴۵۱ مطیع و خراج‌گزار بنویفرن بود (لوتورنو، ۱۲۶/۳). آخرین امیر برغواطی که در سال ۴۵۱ در نبرد با مرابطون شکست خورد و کشته شد ابوحفص عبدالله نامی از اعقاب ابومنصور عیسی بن ابوالانصار عبدالله بود که دولت برغواطه در عصر او توسط مرابطون منقرض شد (ابن خلدون، ۶/۲۸۰-۲۷۹). نهایتاً عبدالمومن بن علی موحدی در سال ۵۴۳ تامسنا را تصرف کرد و بازماندگان برغواطه را برای همیشه از بین برد (ابن ابی زرع، ۲۴۳).

تأثیر اندیشه‌های التقاطی بر دیرپایی برغواطه

اندیشه‌های التقاطی برغواطه تلفیقی از مفاهیم اسلامی برگرفته شده از مذهب خوارج صفریه، اهل سنت و آموزه‌های شیعی است که با اندیشه‌های سایر اقوام و مذاهب آمیخته شده بود. از جمله عقاید و نمادهای بربری مانند زبان بربری و پاره‌ای از باورهای مسیحی و اندیشه‌ها و اساطیر یهودی در آن راه یافته بود. یهودیانی که قبل از اسلام از طریق روابط تجاری و بازرگانی در ناحیه تامسنا و در بین قبایل آنجا و به‌ویژه قبایل

مصامده نفوذ کرده و در آنجا ساکن شده بودند، بخشی از جامعه برغواطه را تشکیل می دادند. ابن حوقل می نویسد که یهودیان در روابط تجاری و بازرگانی برغواطه با همسایگان آنان و به ویژه ادریسیان نقش اساسی داشتند (ابن حوقل، ۸۳/۱).

به نظر می رسد تساهل و تسامحی که تجار یهودی برای رونق تجارتشان به خرج می دادند، به مرور زمان عقاید آنها با باورهای بومیان در هم آمیخت و به شکل اندیشه‌هایی بدعت‌آمیز، در نزد بربرهای برغواطه ظهور یافت. به گونه‌ای که برخی از مورخین، برغواطه را یهودیانی دانسته‌اند که دعوت بدعت‌آمیز داشتند (ابن عذاری، ۲۲۳/۱؛ کتاب الاستبصار، ۱۹۷).

استقرار، تبلیغ و سپس شورش میسره مطغری در میان قبایل منطقه سوس اقصی باعث شد تا اصول اعتقادی خوارج صفریه در میان قبایل بربری آنجا که از ظلم و بی عدالتی والیان اموی به تنگ آمده بودند، گسترش یابد و به رغم اینکه در پرتو اندیشه‌های خوارج ابتدا آنان بر زهد و اخلاق پسندیده و زندگی ساده تأکید داشتند (ابن حوقل، ۸۲/۱) و سختگیری‌های مذهبی خوارج مثل نفی بلد دروغگویان، سنگسار زناکاران و اعدام دزدان به همراه وجوب روزه‌های مکرر و نمازهای متعدد و افراط در غسل و وضو در میان آنان متداول بود (ابن ابی زرع، ۱۳۱-۱۳۰)، ولی بعدها چنان اندیشه‌های التقاطی در میان قبایل بربر برغواطه ساکن در مغرب اقصی گسترش یافت که ساکنان آن مناطق به برغواطه کافر، مجوس، مرتد و زندقه معروف شدند (ابن ابی زرع، ۱۳۰؛ ابن عذاری، ۲۲۶/۱؛ مونس، معالم تاریخ المغرب، ۱۲۵-۱۲۴؛ سالم، سیدعبدالعزیز، ۳۳-۳۴؛ فقی، ۱۳۷-۱۳۶). طریف بن صالح که پس از خالد زناتی جانشین میسره مدغری شده بود، پس از پراکنده شدن سپاهیان خارجی مسلک میسره به تامسنا رفت، او با دیدن ساده اندیشی و بی اطلاعی بربرهای آنجا از آموزه‌های دین اسلام خود را ولی امر آنان اعلام کرد، اما پس از او فرزندش صالح ادعای پیامبری کرد و ضمن ارائه شریعتی نو آنان را به سوی خود دعوت کرد (بکری، ۱۳۵؛ ابن عذاری، ۶۰/۱؛ ابن خلدون، ۲۷۶/۶). قبایل برغواطه که از زمان میسره مدغری در اوایل قرن دوم مذهب خوارج صفریه را اختیار کرده بودند و نسبت به سایر قبایل بربری تامسنا

اطلاعات چندانی از آموزه‌های اسلامی نداشتند در عصر صالح و با دیدن علوم غریبه، سحر، جادو و تنجیم در نزد او، از عقاید پیشین خود دست برداشتند و عقاید جدید امیران و رهبران خود را برگزیدند (رحیم لو، ۷۲۸/۱۱).

الف) ادعای نبوت

صالح فرزند و جانشین طریف، در مشرق اسلامی تحصیل کرده بود و در آنجا نجوم، سحر، جادو و خط خوش آموخته بود (ابن ابی زرع، ۱۳۰؛ ابن خطیب، ۱۸۳-۱۸۲؛ ابن حوقل، ۸۲/۱). صالح مهم‌ترین و بیشترین نقش را در ایجاد اندیشه التقاطی و فرقه جدید مذهبی در میان بربرهای برغواطه داشت. او با ایجاد آیینی جدید و التقاطی نقش اصلی را در امیدواری بربرها به ظهور منجی و ایجاد جهانی پر از عدل و داد و دیرپایی و استمرار دولت برغواطه از طریق گردن نهادن بربرها به سلطه جانشینانش داشت. او در تامسنا به عرضه اسلام با قرائت التقاطی خود (اسلام برغواطی) پرداخت و توانست به‌زودی به‌وسیله سحر و جادو اندیشه‌های خود را به بربرهای آنجا بقبولاند (ابن ابی زرع، ۱۳۰؛ ابن خطیب، ۱۸۳-۱۸۲). صالح اهل علم بود (بکری، ۱۳۵؛ ابن عذاری، ۶۰/۱؛ ابن خلدون، ۲۷۶/۶) و توانست با اطلاعات نجومی خود، کسوفی را پیش‌بینی کند و چون بربرهای آن مناطق شناختی از علم ستاره‌شناسی نداشتند اقدام او را پیشگویی دانسته و به او اعتماد کرده و به نبوتش گردن نهادند و او را به عنوان رهبر دینی منطقه تامسنا پذیرفتند (ابن حوقل، ۸۲/۱). صالح مدعی بود که فرشتگان بر او نازل می‌شوند و او را امر و نهی می‌کنند. او با پیشگویی از طریق رصد ستارگان، سحر و جادو و همچنین معالجه بیماران به‌وسیله زدن آب دهان اعضای خانواده‌اش به برتری خود و خانواده‌اش و تسلط و دیرپایی دولتشان اقدام کرد (ابن حوقل، ۸۲/۱؛ Le Tourneau, 1/1044).

صالح با استفاده از پیشینه آشنایی قبایل برغواطی با مضمون اندیشه نجات‌بخشی در ادیان یهود، مسیحیت و اسلام، ابتدا به طرح ادعای نبوت پرداخت و خود را پیامبر بربری معرفی کرد که به زبان قومش سخن می‌گوید (ابن حوقل، ۸۲/۱). او در این

خصوص به کلام خداوند احتجاج کرد: «و ما هیچ رسولی در میان قومی نفرستادیم مگر به زبان آن قوم» (ابراهیم / ۴). او برای اثبات طرح نبوت و مهدویتش، مدعی نزول قرآنی به زبان بربری برای خودش شد که شامل هشتاد سوره بود (بکری، ۱۳۵؛ ابن عذاری، ۶۱/۱؛ ابن خلدون، ۶/۲۷۶). نام بیشتر سوره‌های قرآن بربری صالح برگرفته از اسامی پیامبران الهی و برخی از جاندارانی چون فیل، شتر، خروس و یا اسامی چون هاروت و ماروت و ابلیس بود (ابن خلدون، ۶/۲۷۶). به نظر می‌رسد صالح اینگونه می‌خواسته است که نظر پیروان ادیان گوناگون ساکن تامسنا را به خود و قرآنش جلب نماید. بنابراین گفته بکری نام نخستین سوره آن ایوب بوده که خلاصه آن را در کتابش ذکر کرده است (بکری، ۱۴۰). به گفته صالح علم همه شرعیات از حلال و حرام در سوره‌های قرآن بربری ابداعی او فراهم بود، به همین دلیل پیروان آیین التقاطی صالح سوره‌های بربری او را، در عبادات روزانه‌شان می‌خواندند (ابن خلدون، ۶/۲۷۶). صالح همچنین فقهی با جزئیات فراوان برای پیروانش فراهم آورده بود که ابعاد مختلف قوانین مذهبی، فردی، اجتماعی و حقوقی را در بر می‌گرفت (ابن حوقل، ۸۲/۱؛ ابن ابی زرع، ۱۳۰-۱۳۱). صالح سعی کرد تا با تفسیر بار معنایی اسم عربی خود در زبان‌های سریانی، عبرانی (ناصری سلاوی، ۹۷/۱)، عجمی و بربری (ابن خلدون، ۶/۲۷۷؛ ناصری سلاوی، ۹۷/۱) و استفاده کاریزماتیک از آن، دیگران را به طرف خود جذب کند و با به‌کارگیری اصطلاح «صالح المومنین»، مأخوذ از قرآن کریم (تحریم / ۴)، در گفتمان تبلیغاتی‌اش، خود را وارث مقام نبوت پیامبر اکرم معرفی می‌کرد (بکری، ۱۳۵؛ ابن خلدون، ۶/۲۷۷).

ب) ادعای مهدویت

صالح پس از موفقیت در قبولاندن نبوتش به بربرهای برغواطه در ناحیه تامسنا به طرح اندیشه مهدویت و رجعت خود پرداخت. مهدویت و رجعت، ادعایی بود که از زمان ورود اسلام به مغرب اقصی تا آن زمان هیچ کس مطرح نکرده بود، بنابراین او خود را مهدی موعود و منجی آخرالزمان ادیان معرفی کرد (بکری، ۱۳۵؛ ابن عذاری، ۶۱/۱؛ مفاخر بربر، ۱۷۴؛ ابن خلدون، ۶/۲۷۶).



صالح مدعی بود بعد از دوره‌ای غیبت در آخر الزمان ظهور خواهد کرد و حضرت عیسی علیه السلام در معیت او خواهد آمد و در پشت سرش نماز خواهد خواند (بکری، ۱۳۵؛ ابن خلدون، ۶/۲۷۷) و پس از نبرد با دجال و کشتن او زمین را که از ظلم و ستم آکنده شده، به عدل و داد مزین خواهد کرد (ابن عذاری، ۱/۶۱؛ بکری، ۱۳۶-۱۳۵). به نظر می‌رسد صالح با طرح این موضوع که اعراب مستقر در مغرب را کارگزاران ظلم و جور (دجال) و خود به عنوان منجی موعود عامل نجات دهنده عنصر بربر و طرد کننده ظالمان خواهد بود، باعث ایجاد روحیه امیدواری در بین پیروان و سبب دیرپایی و استمرار دولت برغواطه برای فراهم کردن زمینه تحقق وعده ظهور منجی (خودش) شده‌است. او همچنین با نسبت دادن برخی از موعظه‌های خود به حضرت موسی علیه السلام و «ولی صالحی» که خبر از پیامبری او می‌داد و ابن عباس (باسیه، ۳/۵۵۲) پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که نزد عموم مسلمانان به‌ویژه اهل تسنن محترم بود سعی در جذب پیروان ادیان مختلف به سوی خود داشت. البته قابل ذکر است که برخی از محققین معاصر مانند حسین مونس (تاریخ و تمدن مغرب، ۱/۳۵۱) بسیاری از اخبار مربوط به صالح را دور از صحت دانسته و اعتقاد دارند که این اخبار برساخته جانشین و فرزندش الیاس برای سیطره و نفوذ بر پیروان پدرش بوده‌است.

صالح پس از ۴۷ سال حکومت، برای زمینه‌سازی وعده‌ها و ادعاهای خود درباره رجعت و مهدویت، در آخر عمر راهی مشرق شد و به پیروانش وعده داد در دولت هفتمین حاکم از خانواده‌اش رجعت خواهد کرد (بکری، ۱۳۵؛ ابن عذاری، ۱/۶۱؛ ابن خطیب، ۱۸۳؛ ابن خلدون، ۶/۲۷۸). با این وعده جامعه بربری برغواطه که سال‌ها ظلم و ستم حاکمان اموی را تجربه کرده بودند به دوره عدل و آسایش پس از رجعت و ظهور او به عنوان منجی، امیدوار می‌ماند و در دوره انتظار با جان و دل فرمان جانشینان صالح را اطاعت می‌کرد، او اینگونه به دیرپایی و تداوم حکومت برغواطه کمک کرد (Le Tourneau, 1/1044).

پس از هجرت صالح، پسرش الیاس جانشین او شد و با کتمان کردن و مسکوت گذاشتن آموزه‌ها، وعده‌ها و سفارش‌های پدر و حتی بدون طرح مجدد اندیشه رجعت

و مهدویت که در عصر پدرش گفتمان مسلط دولت برغواطه بود، به شریعت اسلام عمل کرد (بکری، ۱۳۵؛ ابن خطیب، ۱۸۴). او پس از ۵۰ سال حکومت در میان بربرهای برغواطه در ناحیه تامسنا، درگذشت (ابن عذاری، ۶۱/۱؛ ابن خلدون، ۲۷۷/۶).

ج) اعلام جهاد برای گسترش اندیشه‌های التقاطی

بعد از الیاس، پسرش یونس که مانند پدر بزرگش اهل ماجراجویی بود و با سفر به مشرق اسلامی به آموختن نجوم، سحر و جادو اقدام کرده بود پس از بازگشت به تامسنا و دیدن ساده‌انگاری بربرهای برغواطه با پیشگویی‌های نزدیک به واقع حوادث قبل از وقوع، سعی کرد با رفتارها و اقدامات جاه‌طلبانه، جایگاه رفیعی نزد بربرهای برغواطی برای خود فراهم کند بنابراین سعی کرد با روش پدر بزرگ خود صالح بن طریف، بر برغواطه حکومت کند (ابن عذاری، ۲۲۶/۱-۲۲۴).

یونس که روحیه‌ای ماجراجویانه و کاملاً جاه‌طلبانه داشت ضمن استفاده از علم نجوم، پیشگویی، سحر و جادو، برای گسترش آیین التقاطی پدر بزرگش، رعب و وحشت را نیز برای گسترش حکومتش مؤثر می‌دانست، لذا با عنوان جهاد، خشونت و شمشیر را- در راه گسترش و مسلط کردن اندیشه‌های التقاطی خود و خاندانش و در واقع برای فتوحات ارضی و دستیابی به منابع اقتصادی بیشتر- به کار برد و شروع به قتل عام مردم شهرها و قبایل همجوار کرد. او هر کسی را که حاضر به پذیرش اندیشه‌های التقاطی و کفرآمیز او نمی‌شد می‌کشت تا جایی که شهرهای بسیاری را به آتش کشید و مردمان‌شان را قتل عام کرد (بکری، ۱۳۵؛ ابن خلدون، ۲۷۷/۶). او چنان در این راه افراط کرد که بعد از او بربرهای برغواطی زیر بار حکومت فرزندانش نرفتند و برادر زاده‌اش را به امارت بر خود برداشتند (ابن خلدون، ۷۲۷/۶).

در روزگار جانشینان یونس هم استفاده از زور در قالب جهاد، به عنوان باب جدیدی در گفتمان دولت برغواطه کاربرد داشت و جانشینان یونس نیز از حربه تزویر دینی برای اغفال پیروان و برحق نشان دادن ادعاهای خود و همچنین از زور و خشونت به عنوان جهاد علیه کفار استفاده کردند. از جمله در دوران حاکمیت ابوغفیر برغواطی



جنگ‌هایی مهیب و خوفناک همراه با قتل‌عام به‌ویژه در شهر پرجمعیت تیمغسن (تامعزا) و در نبرد بهت به راه افتاد (ابن عذاری، ۲۲۴/۱؛ ابن خلدون، ۲۷۷/۶-۲۷۸). ابوغفیر در ضمن این جنگ‌ها آنچه‌ان مردم را قتل‌عام کرد که به تعبیری کشته‌هایش غیر قابل‌شمارش شده بود (ابن عذاری، ۲۲۴/۱).

در دوره حکومت ابی منصور هفتمین امیر برغواطی که جدش صالح وعده رجعت خود و ظهور منجی را در روزگار او داده بود، چون وعده رجعت و ظهور صالح تحقق نیافت، پیروان اندیشه ظهور منجی و حتی ابی منصور هم دچار تردید شدند. لذا او هم مانند سایر حاکمان برغواطی که به راحتی برای خود ادعای نبوت و ارتباط با فرشتگان می‌کردند، به حربه جدیدی برای کاویدن و باورپذیری اندیشه‌های اعتقادی برغواطه دست زد. ابی منصور با اعلام نبوت، اقدام به گردآوری قبایل به دور خود کرد (ناصری سلاوی، ۱۸۶/۱) و از قبایل مختلف لشکریان فراوانی برای خود فراهم آورد. روسای قبایل از لحاظ اعتقادی به او ایمان داشتند و برای او سجده می‌کردند (ابن خلدون، ۲۷۸/۶).

بنابراین باید گفت که قبایل برغواطه که از زمان میسره مدغری در اوایل قرن دوم هجری ابتدا با پذیرش مذهب خوارج صفریه، خود را از سایر مسلمانان مغرب اقصی جدا کردند سپس در دوره طریف و خصوصاً در عصر صالح از عقاید پیشین خود دست برداشتند و عقاید جدید رهبران خود را برگزیدند و به شدت عصیت قبیله‌ای خود را تقویت کردند. قبایل برغواطه با پذیرش آیین التقاطی حاکمان دولت برغواطی خود را در اختیار آنان قرار دادند و اینگونه دولت برغواطه توانست ابتدا موجودیت خود را تثبیت و سپس صالح برغواطی با طرح اندیشه ظهور منجی و ایجاد جهانی پر از عدل و داد نقش اصلی را در گردن نهادن بررها به سلطه دولت برغواطی، دیرپایی و استمرار آن دولت را فراهم کند. امیران بعدی برغواطه نیز که هر ساله جنگ‌هایی را با عنوان جهاد با دولت‌ها و قبایل همجوار به راه می‌انداختند تأثیر زیادی بر دیرپایی دولت‌شان از طریق برحق خواندن خود و ملجّد و دشمن معرفی کردن سایرین و تکفیر آنان داشتند. این اقدامات از طرفی باعث ایجاد روحیه اقناع مذهبی در بین پیروان و برجسته‌سازی ایدئولوژی خودی و ضعیف و ناکارآمد جلوه دادن ایدئولوژی مذاهب

رقیب شد و از طرف دیگر باعث نفوذ حاکمان برغواطی بر ذهن پیروان خود برای برانگیختن آنان علیه دشمنانشان و نهایتاً مشروع و برحق نشان دادن قدرتشان در برابر دشمنانی که آنان را باطل و نابود شدنی معرفی می‌کردند، شده بود. مجموع دستاوردهای دولت برغواطی در قالب طرح اندیشه‌های التقاطی و جهاد علیه دشمنان، باعث ایجاد اقتدار آنان و موجب دیرپایی دولت برغواطه گردید.

تأثیر اندیشه‌های التقاطی بر اضمحلال برغواطه

قبایل بربر برغواطه که از ظلم و بی عدالتی والیان اموی و سلطه عرب‌ها به تنگ آمده بودند با سیر تطور مذهبی ابتدا از اسلام اهل سنت به قرائت خوارج صفریه روی آوردند و سپس با پذیرش عقاید ارتدادی و التقاطی حاکمان برغواطی (رحیم لو، ۷۲۸/۱۱) خود را از بدنه اصلی جامعه مسلمانان مغرب مجزا کردند و به عنوان مجموعه‌ای از قبایلی که به نوعی از دین اسلام و مذهب عموم مردم منطقه مرتد شده بودند، خود را در معرض سرزنش و حملات سایر قبایل و دولت‌های همسایه قرار دادند.

عدم تحقق وعده ظهور صالح بن طریف ضمن برملا کردن ادعاهای بی‌پایه و اندیشه‌های التقاطی برغواطه، دولت آنان را گرفتار تردید و دچار ضعف کرد، که مهمترین پیامد آن تهاجم دشمنان به آنان بود (ابن خطیب، ۱۸۷). از جمله ادریسیان که در فاش ساختن ادعاهای نامشروع و کذب برغواطه زندقه جلوتر از سایرین (مونس، تاریخ و تمدن مغرب، ۳۷۷/۱-۳۵۹)، توانستند با متحد کردن قبایل مختلف بربر به جنگ برغواطه و مذهب الحادی آنها بیایند و قبایل منطقه را برای مدت حدود نیم قرن از ظلم و ستم سلطان برغواطه برهانند (ابن قاضی، ۲۱-۲۰؛ ناصری سلاوی، ۲۱/۲). سپس دیگران از بنوزیری که در نبرد خود با برغواطه حاکم آنان ابی منصور را که ادعای نبوت داشت، کشتند (ناصری سلاوی، ۱۶۲/۱؛ دراجی، ۵۳)، بنویفرن که برای استمرار در نبرد با قبایل زندقه برغواطی شهر اردوگاهی رباط را تأسیس کرده بودند (مونس، تاریخ و تمدن مغرب، ۱۹۹/۲) نیز بر آنان تاختند و مرابطون هم با عنوان جهاد با کفار و قبایل گمراه، با دولت برغواطه جنگیدند (ابن عذاری، ۲۲۶/۱) و دولت آنان را

منقرض کردند (ابن خلدون، ۶/۲۸۰-۲۷۹؛ عبدالحلیم، ۱۰۵) و بالاخره موحدون آخرین بازماندگان برغواطه را از میان برداشتند (ابن ابی زرع، ۲۶۳).

از طرف دیگر به نظر می‌رسد که هرچند در مقاطعی از عصر دولت برغواطی باورپذیری اندیشه‌های اعتقادی در قالب مذهب (ایجاد آیین التقاطی و اعلام مکرر نبوت و مهدویت) و زور در قالب جهاد به اقتدار و مشروعیت آنان و دیرپایی دولتشان انجامید اما ادامه این روش در نهایت موجب ترس و وحشت در بین ساکنان مغرب اقصی و ایجاد بحران شد که از پیامدهای مخرب آن برای دولت برغواطه، ایجاد ذهنیت ملحد، کافر و زندقه بودن برغواطی‌ها در نزد عموم ساکنان و مسلمانان مغرب اقصی بود. بسیاری از محققین و مورخین معاصر اذعان داشته‌اند که قبایل بربر برغواطه ساکن در مناطق کوهستانی مغرب اقصی مرتد بودند و آنان به برغواطه زندقه اشتها داشتند و همواره تهدیدی جدی برای سایر قبایل مغرب به حساب می‌آمدند، بنابراین بربرهای برانس مغرب اقصی به دنبال رهبری بودند که آنان را متحد و به جنگ با برغواطه و مذهب ارتدادی آنان اقدام کرده و قبایل برانس آن مناطق را از ظلم و ستم حاکمان برغواطی برهاند (سالم، سیدعبدالعزیز، ۳۴-۳۳؛ مونس، *معالم تاریخ المغرب*، ۱۲۵-۱۲۳؛ همو، *تاریخ و تمدن مغرب*، ۱/۳۸۱-۳۷۴؛ فقی، ۱۳۷-۱۳۶). در نتیجه همین باور و خواست قبایل مغرب، دولت برغواطه گرفتار حملات کوبنده و شمشیر دشمنانش شد به گونه‌ای که ادریسیان با هجومی قاطع دولت برغواطه را در سال ۲۲۰ به صورت مقطعی و برای مدت ۵۰ سال منقرض کرد (عبدالرزاق، *الادارسه*، ۱۳۴) هرچند که ابوغفیر برغواطی موفق شد در دوران ضعف ادریسیان در نبرد بهت آنان را شکست دهد و بار دیگر در سال ۲۷۱ دولت برغواطه را احیاء کند (کتاب *الاستبصار*، ۱۹۷؛ سالم، *سحر*، ۳۹-۳۸؛ شرحبیلی، ۱۶۹؛ چلونگر و برزگر، ۱۷۲) ولی همواره دولت برغواطه با عناوینی چون کافر (ابن حوقل، ۸۲-۸۱)، مجوس و اهل ضلالت (ابن ابی زرع، ۱۳۰؛ ابن خلدون، ۶/۲۷۹-۲۷۸؛ ابن خطیب، ۱۸۷؛ ابن عذاری، ۲۲۶/۱) هدفی برای امویان اندلس، بنوزیری، بنویفرن، مرابطون و موحدون بودند.

چرایی و چگونگی اضمحلال برغواطه

حاکمان دوران ضعف سیاسی - نظامی دولت برغواطه بر خلاف امیران نخستین خود، سعی کردند روابط و مناسبات حسنه با همسایگان برقرار کنند با این حال دیر زمانی نگذشت که برغواطه به علل مختلف اقتصادی، سیاسی و مذهبی، آماج حملات پی در پی شد. از جمله یورش امویان اندلس به فرماندهی جعفر اندلسی به تامسنا که در سال ۳۶۷ اتفاق افتاد (لوتورنو، ۱۲۷) و بلافاصله پس از آن بُلُکَین بن زبیری وابسته خلیفه فاطمی در افریقیه، حملات کوبنده‌ای به دولت برغواطه کرد و با شکست و کشتن ابومنصور حاکم قدرتمند برغواطه در سال ۳۶۸ دولت برغواطه را دچار انحطاط سیاسی و نظامی کرد. این حملات تا سال ۳۷۲ ادامه یافت (ابن خلدون، ۲۷۹/۶) و به کلی برغواطیون را دچار ناتوانی کرد. پس از آن هم مجدداً امویان اندلس در دوره نفوذ منصور بن ابی عامر در سال ۳۸۹ به سوس و تامسنا هجوم آوردند و ضربات مهلکی به برغواطیون وارد کردند (لوتورنو، ۱۲۷). با زوال خلافت اموی اندلس پس از مرگ منصور بن ابی عامر، برغواطیون برای حدود سه دهه توانستند آسوده باشند تا اینکه در سال ۴۲۰ قلمرو برغواطه مورد حمله ابوکمال تمیم امیر بنی یفرن قرار گرفت، تمیم تا سال ۴۲۴ که زنده بود، با عنوان جهاد با زندقه اصرار در سرکوبی برغواطه داشت (مونس، تاریخ و تمدن مغرب، ۱۹۹/۲)؛ پس از آن نیز دولت برغواطه برای مدت نزدیک به سه دهه تا حدودی آسوده بود تا اینکه مرابطون در سال ۴۵۱ از راه رسیدند و در جنگی مهیب با دولت برغواطه به‌رغم از دست دادن رهبر روحانی خود عبدالله بن یاسین، دولت برغواطه را شکست داده و منقرض کردند (ابن عذاری، ۲۲۶/۱؛ ابن خلدون، ۲۸۰/۶-۲۷۹؛ عبدالحلیم، ۱۰۵). اما اندیشه برغواطه برای مدت نزدیک به یک قرن در نزد بازماندگان برغواطه ناحیه تامسنا محفوظ ماند تا اینکه در زمان موحدون، عبدالمؤمن بن علی آخرین بازماندگان برغواطه را در سال ۵۴۳ برای همیشه از میان برداشت (ابن ابی زرع، ۲۶۳).

در تحلیل چرایی اضمحلال برغواطه باید گفت که هجوم مکرر دولت‌های همجوار و یا تازه تأسیس مغرب به برغواطیون، بی‌ارتباط با اندیشه‌های التقاطی آنان نبوده‌است

به‌ویژه در دوران ضعف سیاسی - نظامی برغواطه، که آنان را به عنوان هدفی در دسترس برای تمامی دولت‌های هم‌جوار تبدیل کرده بود به نحوی که دولت‌های تازه تأسیس مسلمان در مغرب که عموماً از طریق تمسک و تعصب به آموزه‌های اسلامی به قدرت می‌رسیدند، جهاد با برغواطه ضعیف و دارای اندیشه‌های التقاطی را به عنوان اولین و بهترین هدف برای کسب مشروعیت دینی و سیاسی خود برمی‌گزیدند تا از این طریق هم به انسجام سیاسی - نظامی دست پیدا کنند و قدرت نظامی خود را محک بزنند، هم به منابع اقتصادی برغواطه جهت تقویت بنیان‌های اقتصادی خود دست یابند و هم شور مذهبی را در قالب جهاد در راه خدا، در پیروان خود تقویت کرده و آنان را از خود راضی نگه‌دارند؛ درست همانگونه که امیران دوران اقتدار برغواطه همه ساله جنگ‌هایی را با عنوان جهاد با قبایل اطراف که حاضر به پذیرش افکار و اندیشه‌های التقاطی آنان نمی‌شدند به راه می‌انداختند. بنابراین اندیشه‌های التقاطی برغواطه آنان را نه تنها از بطن جامعه مسلمانان مغرب جدا کرده بود بلکه آنان را در معرض شدیدترین حملات همسایگان دور و نزدیک قرار داد تا اینکه دولتشان منقرض و اندیشه و یادشان در خاطره‌ها محو شد. در نتیجه باید گفت که اندیشه‌های التقاطی برغواطه در کنار سایر علل و عوامل تأثیر بسزایی در تضعیف و اضمحلال آنان داشته است.

نتیجه

در بررسی اندیشه‌های التقاطی قبایل برغواطه و تأثیر آن بر دیرپایی و اضمحلال دولتشان و در پاسخ به پرسش اصلی تحقیق باید گفت که اندیشه‌های التقاطی برغواطه هم در دیرپایی و هم در اضمحلال دولتشان کاملاً مؤثر بوده است. مهمترین تأثیر اندیشه‌های التقاطی برغواطه بر دیرپایی حکومت آنان را باید ناشی از تقویت عصیت قبیله‌ای مبتنی بر آیینی جدید (هرچند ارتدادی و کفرآمیز) و در اختیار دولت برغواطی قرار دادن این عصیت جدید و قوی برای تثبیت، گسترش و دیرپایی دولت برغواطه دانست. از دیگر ممیزات دولت برغواطی که به تقویت عصیت قبایل بربر برغواطی می‌انجامید این بود که آنان خود را دولتی بربری مبتنی بر زبان بربری، اندیشه و دین

بربری با مؤلفه‌های خاص خود مانند قرآنی به زبان بربری می‌دانستند که همه دستورات شرعی مورد نیاز از حلال و حرام گرفته تا دیگر جزئیات مورد نیاز زندگی جامعه بربری را برای آنان فراهم کرده بود. از دیگر تأثیرات اندیشه‌های التقاطی برغواطه بر دیرپایی حکومت آنان اینکه دولتمردان برغواطی برای تثبیت موجودیت خود به طرح اندیشه رجعت و ظهور منجی و ایجاد جامعه‌ای پر از عدل و داد، پرداختند تا قبایل بربر ضمن انتظار ظهور منجی به حکومت امیران برغواطی گردن نهند و با اطاعت محض به دیرپایی دولت برغواطه کمک کنند. همچنین امیران برغواطی از طریق برحق خواندن خود و تکفیر دیگر قبایل، از جهتی روحیه اقناع مذهبی را در بین پیروان خود تقویت می‌کردند و از طرفی هم با برجسته‌نمایی اندیشه‌های التقاطی خود اندیشه‌های مذاهب رقیب را ضعیف و ناکارآمد جلوه می‌دادند و اینگونه موجبات استیلا خود در باور مذهبی پیروان و برانگیختن آنان علیه دشمنان را فراهم می‌آوردند. مجموع این اقدامات بدعت‌امیز امیران برغواطی باعث تحریک پیروان بربر برای جهاد علیه قبایل غیر همسو و ایجاد اقتدار و دیرپایی دولت برغواطه می‌شده‌است. از طرف دیگر ارتداد قبایل برغواطه از اسلام باعث مفروق شدن جامعه برغواطی از اجتماع سایر مسلمانان مغرب اقصی شد و عدم تحقق وعده‌های داده شده در خصوص رجعت و ظهور منجی، در دراز مدت باعث سستی اعتقاد و ضعف ایمان پیروان برغواطی نسبت به مشروعیت و برحق بودن آموزه‌های حاکمان دولت برغواطی شد. همچنین کاربرد زور و خشونت تحت عنوان جهاد، در دراز مدت موجب ترس و وحشت در بین قبایل و ساکنان مغرب اقصی شد که از پیامدهای مخرب آن برای دولت برغواطه، ایجاد بحران عدم مشروعیت دینی و سیاسی برای آنان بود. همچنین ملحد، کافر و زندقه شمرده شدن آنان در نزد عموم ساکنان مغرب اقصی موجب شد دولت برغواطه گرفتار حملات شدید و کوبنده دولت‌های همجوار از جمله امویان اندلس، بنوزیری، بنویفرن، مرابطون و موحدون شود و به سوی اضمحلال رود و نهایتاً مرابطون دولت برغواطه را منقرض و آخرین بازماندگان برغواطه توسط موحدون از میان برداشته شدند.

منابع

- قرآن کریم.
- ابراهیم حسن، حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۷۱ش.
- ابن ابی زرع فاسی، علی، الانیس المطرب بروض القرطاس فی اخبار ملوک المغرب و تاریخ مدینه فاس، رباط، دار المنصور للطباعة والوراقه، ۱۹۷۲.
- ابن اثیر، عزالدین علی بن اثیر، الکامل، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، موسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۷۱ش.
- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد، صوره الارض، بیروت، دار صادر افست لیدن، ۱۹۳۸.
- ابن خطیب، لسان الدین، تاریخ المغرب العربی فی العصر الوسیط القسم الثالث من کتاب اعمال الاعلام، تحقیق و تعلیق احمد مختار عبادی و محمد ابراهیم کتانی، دار البیضاء، دارالکتاب، ۱۹۶۴.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، العبر دیوان المبتدا و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الاکبر، تحقیق خلیل شهاده، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸.
- ابن عبدالحکم، عبدالرحمن بن عبدالله، فتوح افریقا و الاندلس، تحقیق عبدالله انیس الطباع، بیروت، مکتب المدرسه و دارالکتاب اللبنانی، ۱۹۶۴.
- _____، فتوح مصر و أخبارها، قاهره، مکتبه مدبولی، ۱۴۱۱.
- _____، فتوح مصر و المغرب، تحقیق شارلز توری، قاهره، الهیئه العامه للصور الثقافه، بی تا.
- ابن عذارى مراکشى، احمد بن محمد، البیان المغرب فی اخبار المغرب، بیروت، مکتبه صادر، ۱۹۵۰-۱۹۴۷.
- ابن قاضی، احمد بن محمد مکناسی، جذوه الاقتباس فی ذکر من حلّ من الاعلام مدینه فاس، رباط، دار المنصور، ۱۹۷۳.
- ابن قوطیه، ابوبکر محمد بن عمر، تاریخ افتتاح الاندلس، تحقیق ابراهیم الایاری، قاهره- بیروت، دارالکتاب المصری- دارالکتاب اللبنانی، الطبعة الثانيه، ۱۴۱۰.
- ابومصطفی، کمال سید، جوانب من الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه و الدینیة و العلمیه فی المغرب الاسلامی من خلال نوازل و فتاوی المعیار المعرب للونشریسی، اسکندریه، مرکز الاسکندریه للکتاب، ۱۹۹۶.
- ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۷.



- اخبار مجموعه فی فتح الاندلس و ذکرامرائها رحمهم الله و الحروب الواقعه بها بینهم، دمشق، منشورات محمد اسامه الکرّم، ۱۸۶۷.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، مسالک و ممالک، به اهتمام ایرج افشار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ ش.
- باسیه، رنی، «برغواطه»، دائره المعارف الاسلامیه، ترجمه احمد شنتاوی و سایرین، تهران، ناشر جهان، بی تا.
- بکری، عبدالله بن عبدالعزیز، المغرب فی ذکر بلاد افریقیه و المغرب و هو جزء من کتاب المسالک و الممالک، بغداد، مکتب المثنی، ۱۸۵۷.
- پناهی آزاد، حسن، «پلورالیسم دینی و عصر ظهور»، فصلنامه مشرق موعود، سال دوم، شماره هشتم، زمستان، ۱۳۸۷.
- چلونگر، محمدعلی، عصمت برزگر، دولت ادیسیان تاریخ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۴ ش.
- دراجی، بوزیانی، دول الخوارج و العلویین فی بلاد المغرب و الاندلس، بیروت، دارالکتاب العربی، ۲۰۰۷.
- رحیم لو، یوسف، «برغواطه»، دائره المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، انتشارات دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۱ ش.
- سالم، سید عبدالعزیز، تاریخ المغرب فی العصر الاسلامی، اسکندریه، موسسه شباب الجامعه، ۱۹۸۲.
- سالم، سحر سید عبدالعزیز، من جدید حول برغواطه هراطقه المغرب فی العصر الاسلامی، اسکندریه، موسسه شباب الجامعه، ۱۹۹۳.
- شرحبیلی، محمد بن حسن، تطور المذاهب المالکی فی المغرب الاسلامی حتی نهایه العصر المرابطی، بی جا، وزاره الاوقاف و الشؤون الاسلامیه، ۲۰۰۰.
- شنعه، خدیجه، «برغواطه قراءه جدیدة فی إشکالیة صدها للتعریب»، مجله مدارات تاریخیه، مرکز المدار المعرفی للأبحاث و الدراسات الجمهوریه الجزائریه، العدد ۳، المجلد الاول، ۲۰۱۹.
- طالبی، محمد و ابراهیم العبیدی، البرغواطیون فی المغرب، دارالبيضاء، نشر تانسيفت، الطبعة الاولى، ۱۹۹۹.
- عبادی، احمد مختار، دراسات فی تاریخ المغرب و الاندلس، اسکندریه، مکتبه الانجلو المصریه، الطبعة الثانيه، ۱۹۸۹.
- عبدالحلیم، رجب محمد، دولت بنی صالح فی تامسنا بالمغرب الاقصى، قاهره، دارالثقافه

- للنشر و التوزيع، بی تا.
- عبدالرزاق اسماعیل، محمود، الادارسه، قاهره، مکتبه مدبولی، ۱۴۱۱.
- _____، الادارسه فی المغرب الاقصى (۳۷۵-۱۷۲ق)، بیروت، مکتبه الفلاح، ۱۹۸۹.
- علیزاده جورکویه، زینب، گفتمان مهدویت در شمال افریقا تا پایان دولت مؤحدین، تهران، انتشارات پژوهشکده تاریخ اسلام، ۱۴۰۰ ش.
- علیزاده جورکویه، زینب، فاطمه جان احمدی و عبدالحسین کلانتری، «بررسی مهدویت در دولت برغواطه بر اساس نظریه تحلیل گفتمان لکلوتو و موف»، دوفصلنامه مطالعات اسلامی: تاریخ و فرهنگ، سال چهل و پنجم، شماره پیاپی ۹۱، پاییز و زمستان، ۱۳۹۲.
- غلاب، عبدالکریم، قراءه جدیده فی تاریخ المغرب العربی، بیروت، دار الغرب الاسلامی، ۱۹۹۶.
- غنیمی، عبدالفتاح مقلد، موسوعه المغرب العربی، قاهره، مکتبه مدبولی، ۱۹۹۴.
- فقی، عصام الدین عبدالرئوف، تاریخ المغرب و الاندلس، قاهره، مکتبه النهضه الشرق، ۱۹۸۴.
- قسیم، عبدالنبی، فرهنگ معاصر میانه (عربی-فارسی)، تهران، انتشارات فرهنگ معاصر، ۱۳۸۸ ش.
- کتاب الاستبصار فی عجایب الامصار، تحقیق و تعلیق سعد زغلول عبدالحمید، بغداد، دار الشؤون الثقافیه العامه «آفاق عربیه»، ۱۹۸۶.
- لوتورنو، ر، «برغواطه»، دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران، انتشارات دایره المعارف اسلامی، ۱۳۷۵ ش.
- مفاخر بربر، دراسه و تحقیق عبدالقادر بوبایه، بی جا، دار ابی رقرق، ۲۰۰۵.
- مقدسی، ابو عبدالله محمدبن احمد، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱ ش.
- مونس، حسین، تاریخ و تمدن مغرب، ترجمه حمید رضا شیخی، تهران، انتشارات سمت با همکاری بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، ۱۳۹۲ ش.
- _____، معالم تاریخ المغرب والاندلس، قاهره، دارالمستقبل، ۱۹۸۰.
- ناصری سلوی، احمد بن خالد، الاستقصاء ل اخبار دول المغرب الاقصى، تحقیق محمد عثمان، بیروت، دارالکتب، ۱۹۷۱.
- Le Tourneau. R, “Barghawata”, *Encyclopedia of Islam*. 2nd Edition, Netherlands: Brill Publishers, 1986.
- Gautier. E.F. «*Le Passe l’Afrique Du Nord*», Payot, Paris, 1914.